

"موقعیت زنان، مانند هر چیز دیگری در جامعه پیچیده ما زمینه اقتصادی دارد". النور مارکس

"مساله زن" معمولاً در تحلیل ساخت طبقاتی جامعه نادیده گرفته می‌شود. دلیلش هم این است که از یک طرف طبقات به طور کلی به واسطه رابطه‌ای که با وسائل تولید دارند، تعریف می‌شوند. از طرف دیگر، گفته می‌شود که زنان هیچ رابطه‌ای ویژه با وسائل تولید ندارند. به نظر می‌رسد این مقوله از همه طبقات عبور می‌کند؛ صحبت از زن طبقه کارگر، زن طبقه متوسط و غیره می‌شود. موقعیت زنان به طور واضحی فرودست‌تر از مردان است. (1) اما تحلیل این وضع معمولاً وارد مسائلی مثل اجتماعی کردن (اطفال)، روان‌شناسی، روابط شخصی و یا نقش ازدواج به عنوان یک نهاد اجتماعی می‌شود (2). آیا عوامل اصلی این‌ها هستند؟ در این بحث که ریشه‌های موقعیت ثانویه زنان در واقع اقتصادی است، می‌توان نشان داد که زنان به مثابه یک گروه واقعاً رابطه معینی با وسائل تولید دارند که با رابطه مردان متفاوت است. عوامل روان‌شناسانه و مشخص به دنبال این رابطه خاص با تولید است که مطرح می‌شوند، و تغییر در آخری شرطی ضروری است (اما نه کافی) برای تغییر اولی. (3) اگر این رابطه خاص زنان با تولید مورد پذیرش قرار گیرد، تحلیل موقعیت زنان طبعاً در تحلیل طبقاتی جامعه جای دارد.

نقطه شروع برای بحث طبقات در جامعه سرمایه‌داری تمایز بین آن‌هایی است که صاحب وسائل تولید هستند و آن‌هایی که نیروی کار خود را در ازای دست‌مزد می‌فروشند. همان‌طور که مندل می‌گوید: "شرایط پرولتاریا، به طور خلاصه عبارت است از عدم امکان دست‌یابی به وسائل تولید و یا وسائل معیشت که در جامعه‌ای که تولید کالائی تعمیم یافته است، پرولتاریا را مجبور به فروش نیروی کارش می‌کند. در مقابل این نیروی کار، او مزدی را دریافت می‌کند که او را قادر می‌سازد تا وسائل مصرف ضروری برای ارضای نیازهای خود و خانواده‌اش را تامین کند. این تعریف ساختاری، از پرولتاریا مزدبگیر است. از این تعریف الزاماً رابطه معینی نسبت به کارش، محصولات کارش و موقعیت کلی او در جامعه منتج می‌شود که می‌توان آن را در یک کلمه خلاصه کرد: از خود بیگانگی. اما از این تعریف ساختاری نمی‌توان به نتایجی الزامی در مورد سطح مصرف او ... حدود نیازهایش و یا درجه‌ای که او می‌تواند این نیازها را ارضاء کند، رسید". (4)

ما تعریف ساختاری مشابهی از زنان نداریم. چیزی که نخست به آن نیازمندیم بررسی کامل عوارض موقعیت ثانویه زن نیست، بلکه توضیح آن شرایط مادی است که در جامعه سرمایه‌داری (و سایر جوامع) گروه زن را تعریف می‌کند.

بر اساس این شرایط است که روبنای خاصی که می‌شناسیم، ساخته شده است. همان‌طور که این عبارت جالب از مندل، به شکلی به چنین تعریف اشاره می‌کند:

"کالا... محصولی است که به وجود آمده تا در بازار مبادله شود، در مقابل محصولی که به وجود آمده تا مستقیماً مصرف شود.

هر کالایی می‌باید هر دو ارزش را، یعنی ارزش مصرف و ارزش مبادله را داشته باشد. می‌باید ارزش مصرف داشته باشد وگرنه کسی آن را نمی‌خرد... کالایی که ارزش مصرف برای کسی ندارد، قابل فروش هم نخواهد بود، و تولیدی بی‌فایده تلقی خواهد شد که دقیقاً از آنجا که ارزش مصرف ندارد، دارای ارزش مبادله نیست.

"از طرف دیگر، هر محصولی که ارزش مصرف دارد الزاماً دارای ارزش مبادله نیست. فقط، تا اندازه‌ای ارزش مبادله دارد که جامعه‌ای که این محصول در آن تولید شده، خود بر پایه مبادله قرار داشته باشد، جامعه‌ای که در آن مبادله عملی تعمیم یافته باشد...

"در جامعه سرمایه‌داری، تولید کالایی و تولید ارزش‌های مبادله، به بیش‌ترین پیشرفت خود رسیده است. این اولین جامعه در تاریخ بشری است که قسمت اعظم تولید، تولید کالایی است. این‌که تمام تولید سرمایه‌داری کالایی است، صحت ندارد. هنوز دو دسته از تولیدات به صورت ارزش مصرف ساده باقی مانده‌اند!

"اولین گروه شامل تمام محصولات است که کشاورزان برای مصرف خود تولید می‌کنند، هر چیزی که مستقیماً در مزرعه‌ای که در آن تولید شده، مصرف می‌شود...

"گروه دوم تولیداتی که در جامعه سرمایه‌داری کالا نیستند و به صورت ارزش مصرف ساده باقی مانده‌اند، شامل تمام تولیدات خانگی می‌شود. علی‌رغم این واقعیت که بخش قابل ملاحظه‌ای از کار انسان صرف این نوع تولید خانگی می‌شود، هنوز به صورت تولید ارزش‌های مصرفی باقی مانده و به تولید کالایی تبدیل نشده است. هر وقت آشنی درست می‌شود و یا دکمه‌ای دوخته می‌شود، تولیدی صورت گرفته است، اما این تولیدی برای بازار نیست.

"ظهور تولید کالایی و تنظیم و تعمیم بعدی آن، به طور بنیادی شکل کار انسان و نحوه سازمان‌دهی جامعه را تغییر داده است." (5)

شاید خود مندل دقت نکرده باشد که این پاراگراف آخری چقدر صحیح است. ظهور تولید کالایی واقعاً شکل کار مردان را تغییر داده است. همان‌طور که او اشاره می‌کند، اکثر کار خانگی در جامعه سرمایه‌داری (و همین‌طور در جوامع سوسیالیستی موجود) در مرحله قبل از بازار باقی مانده است. این کاری است که برای زنان در نظر گرفته شده، و این واقعیتی است که می‌توانیم اساس تعریف زنان را در آن بیابیم. از نظر صرفاً کمی، کار خانگی که شامل مراقبت از کودکان نیز می‌شود، بخش عظیمی از تولید ضروری اجتماعی را تشکیل می‌دهد و با این‌حال، در جامعه‌ای که بر اساس تولید کالایی است، معمولاً به عنوان "کار حقیقی" در نظر گرفته نمی‌شود، زیرا که خارج از حیطه تجارت و بازار قرار دارد. به معنای واقعی کلمه، ماقبل سرمایه‌داری است. محول کردن کار خانگی به عنوان نقش خاص مقوله "زنان" بدین معنی است که این گروه در مقایسه با گروه "مردان" رابطه متفاوتی با تولید دارد. بدین ترتیب، فعلاً، زنان را به عنوان آن گروهی از مردم تعریف می‌کنیم که مسئول تولید ارزش‌های مصرفی ساده در فعالیت‌هایی هستند که در ارتباط با خانه و خانواده قرار دارند.

از آنجایی که مردان هیچ‌گونه مسئولیتی در قبال این تولید ندارند، تفاوت بین دو گروه نیز در این‌جا نهفته است.

باید توجه کرد که زنان از تولید کالایی محروم نشده‌اند. آن‌ها در کار مزدی شرکت می‌کنند، اما، به عنوان یک گروه، شرکت‌شان معمولاً مساله‌ای گذرا است و هیچ مسئولیت ساختاری در این حوزه ندارند. از طرف دیگر، مردان مسئول تولید کالایی هستند؛ در اصل آن‌ها هیچ نقشی در کار خانگی ایفاء نمی‌کنند. برای مثال، وقتی هم که در تولید خانگی شرکت می‌کنند، حتی بیش از یک استثناء تلقی می‌شود؛ این کاری است که روحیه را تضعیف می‌کند، غیرمردانه و حتی برای سلامتی مضر است. (در صفحه اول روزنامه ونکوور سان منتشره در ژانویه 1969 گزارشی است از مردان انگلیسی که سلامت خود را معرض خطر می‌دانند، زیرا که می‌باید کار خانگی بسیار زیادی را انجام دهند!)

مینای مادی نقش ثانوی زنان را می‌بایست درست در همین تعریف از زنان یافت. در جامعه‌ای که پول تعیین‌کننده ارزش است، زنان گروهی هستند که کارشان خارج از اقتصاد پولی است. کارشان ارزش پولی ندارد، پس بی ارزش است، و بنابراین حتی کار واقعی نیست. و این انتظاری بی‌جا است که خود این زنان که کاری بی ارزش انجام می‌دهند به اندازه مردان که برای پول کار می‌کنند، ارزش داشته باشند. از لحاظ ساختاری، نزدیک‌ترین چیز به شرایط زنان، شرایط کسان دیگری است که آنان نیز خارج از تولید کالایی قرار داشتند و یا دارند، یعنی رعیت‌ها و دهقانان.

ژولیت میشل در مقاله اخیر خود در باره زنان موضوع را این‌طور توضیح می‌دهد: "در جوامع پیشرفته صنعتی، کار زنان تنها کاری حاشیه‌ای نسبت به کل اقتصاد است. در عین حال، انسان از طریق کار است که شرایط طبیعی را تغییر می‌دهد و در نتیجه جامعه را می‌سازد. تا زمانی که یک انقلاب در تولید رخ نداده است، شرایط فعلی کار، موقعیت زنان را درون دنیای مردان تعیین خواهد کرد." (6) بیان این‌که کار زنان حاشیه‌ای است، به معنی پذیرش تفاوت کار زنان و مردان است، بدون تحلیل آن. چنین کاری اما حاشیه‌ای نیست، صرفاً کار مزدگیری نیست، و بنابراین به حساب نمی‌آید. او حتی کمی پائین‌تر در همان مقاله می‌گوید: "کار خانگی، حتی امروز، در مقایسه با کار تولیدی مقدارش بسیار زیاد است." او ارقامی برای روشن شدن این مطلب ارائه می‌دهد: در سوئد، 2340 میلیون ساعت در سال توسط زنان صرف کار خانگی می‌شود، در حالی‌که کار زنان در صنعت 1390 میلیون ساعت است. بانک چیس مانهاتان، کار هفتگی زنان را بیش از 99/6 ساعت تخمین می‌زند. میشل، روی عوامل اقتصادی کم تأکید می‌کند (در واقع، او اغلب مارکسیست‌ها را به "بیش از اندازه اقتصادگرا" بودن متهم می‌کند) و شتاب‌زده به عوامل روبنایی روی می‌آورد، زیرا متوجه می‌شود که "پیشرفت صنعتی تا به حال زنان را آزاد نکرده است." چیزی را که او نمی‌بیند، فقدان جامعه‌ای است که در آن کار خانگی صنعتی شده باشد. انگلس متذکر می‌شود که "اولین شرط برای رهایی زنان شرکت دوباره کل جنس زن در تولید اجتماعی است... و این نه فقط به این دلیل که صنعت مدرن در مقیاس وسیع هم امکان شرکت گسترده زنان را در تولید فراهم می‌کند و هم در واقع محتاج آن است، بلکه به این دلیل که به سوی تبدیل کار خصوصی خانگی به صنعت عمومی نیز میل می‌کند." (7) او در همان قسمت می‌نویسد: "همین جا به نقد می‌بینیم که رهایی زنان و برابری‌شان با مردان تا زمانی که زنان خارج از کار مولد اجتماعی نگه داشته شده و به کار خانگی که کاری است خصوصی محدودند، ممکن نیست." چیزی را که میشل به حساب نیاورده این است که مشکل به این سادگی که زنان درگیر تولید صنعتی موجود شوند، نیست، بلکه پیچیده‌تر از آن یعنی تغییر تولید خصوصی کار خانگی به تولید اجتماعی است.

برای اکثر آمریکائی‌ها، کار خانگی به مثابه "تولید اجتماعی" تصاویر کتاب "دنیای متهور جدید" یا موسسه‌ای عمومی در مقیاس وسیع را تداعی می‌کند- چیزی بین یتیم‌خانه و سرباز خانه - جایی که همه ما مجبور به زندگی خواهیم بود. به این دلیل، شاید لازم باشد مختصراً و به صورتی شماتیک و ساده بر ماهیت صنعتی کردن اشاره شود.

در واحد تولیدی ماقبل صنعتی، تولید در مقیاسی کوچک و قابل تکثیر است؛ یعنی تعداد زیادی واحدهای کوچک که همه کامل و شبیه به هم هستند. معمولاً این گونه واحدهای تولیدی به شکلی بر پایه خویشاوندی بنا شده و در عین حال دارای چند وظیفه هستند، وظائف مذهبی، تفریحی، استراحتی، آموزشی و عمل‌کرد جنسی به موازات عمل‌کرد اقتصادی صورت می‌گیرند. در چنین شرایطی خصوصیات ارزش‌مند افراد، چیزهایی که

به افراد اعتبار می‌بخشند، فقط از طریق معیارهای اقتصادی صرف سنجیده نمی‌شوند؛ برای مثال در میان خصوصیات تأیید شده، رفتار شایسته با خانواده و یا آمادگی برای انجام وظائف نیز وجود دارند. چنین تولیدی اصولاً برای مبادله نیست. اما اگر مبادله کالا به اندازه کافی اهمیت پیدا کند، افزایش بارآوری تولید لازم می‌شود. این افزایش در بارآوری تولید، به دنبال گذار به تولید صنعتی که باعث حذف واحدهای تولیدی بر مبنای کار فامیلی می‌شود، عملی است. واحد تولیدی بزرگ و غیر قابل تکثیر که فقط عمل کرد اقتصادی دارد، جای‌گزین آن می‌شود، و دیگر اعتبار و موفقیت فقط از طریق مهارت‌های اقتصادی به دست می‌آید؛ تولید عقلایی می‌شود و راندمان آن به مراتب افزایش می‌یابد و هرچه بیشتر عمومی می‌گردد به مثابه بخشی از یک شبکه به هم پیوسته اجتماعی. گسترش عظیمی در پتانسیل مولد انسان رخ می‌دهد. تحت نظام سرمایه‌داری چنین نیروهای مولد تقریباً به طور کامل صرف ایجاد سود خصوصی می‌شوند. این‌ها را می‌توان اشکال تولید سرمایه‌داری نامید.

اگر ما استدلال بالا را در مورد کار خانگی و پرورش اطفال در نظر بگیریم، واضح است که هر خانواده، هر خانه، واحد تولیدی منفردی را تشکیل می‌دهد، واحدی که ماهیتی ماقبل سرمایه‌داری دارد، درست مانند کشاورزان یا بافندگان روستایی که واحدهای تولیدی ماقبل سرمایه‌داری را تشکیل می‌دادند. مهم‌ترین مشخصات اصلی آن‌ها عبارتند از: قابل تکثیر بودن، بر پایه خویشاوندی بودن و ماهیت خصوصی کار (جالب است که به مشخصات دیگر هم توجه کنیم، مثل: وظائف چندگانه خانواده و این واقعیت که خصوصیات مطلوب زنان پیرامون مسائل اقتصادی متمرکز نیستند، و غیره)، عقلایی شدن تولید که نتیجه گذار به تولید در مقیاس وسیع است، در این حوزه صورت نگرفته است.

صنعتی شدن؛ به خودی خود، نیروی عظیمی در خدمت سعادت بشر است. سرمایه‌داری است که با خود استثمار و سببیت را به همراه دارد و نه الزاماً، صنعتی شدن. دفاع از تبدیل کار خانگی به صنعت عمومی در نظام سرمایه‌داری یا دفاع از این تغییر در جامعه‌ای سوسیالیستی کاملاً متفاوت است. در مورد دوم، نیروهای تولیدی برای رفاه انسان کار خواهند کرد و نه برای سود خصوصی، و نتیجه رهایی خواهد بود و نه محو انسانیت. و این‌جا است که ما می‌توانیم از اشکال اجتماعی شده تولید صحبت کنیم.

قصد از این تعاریف جنبه تکنیکی آن نیست، بلکه بیشتر تفاوت میان دو شکل از صنعتی شدن است. ترس از چیزی شبیه سربازخانه، به عنوان نتیجه تبدیل کار خانگی به اقتصاد اجتماعی، تحت نظام سرمایه‌داری واقعی است. اما، با تولید اجتماعی شده و الغای انگیزه سود و تابعش یعنی کار از خودبیگانه، دلیلی ندارد که در جامعه‌ای صنعتی، صنعتی کردن کار خانگی، تولید بهتری از خانواده هسته‌ای امروز را سبب نشود؛ یعنی، غذایی بهتر، محیطی راحت‌تر، مراقبتی به مراتب هوش‌مندانه‌تر و با عشق بیشتر از کودکان و غیره. اغلب بحث به این‌جا می‌کشد که در سرمایه‌داری نو، کار در خانه به مراتب کاهش یافته است. حتی اگر این واقعیت داشته باشد، از لحاظ ساختاری اهمیت ندارد. جز برای خیلی از ثروتمندان که می‌توانند برای انجام کار کسی را استخدام کنند، برای اکثریت زنان حداقل غیر قابل کاهشی از کار ضروری که مربوط به مراقبت از خانه، شوهر و کودکان می‌شود، وجود دارد. برای زن شوهر کرده و بدون فرزند این حداقل غیر قابل کاهش کار، احتمالاً هفته‌ای 15 تا 20 ساعت خواهد بود، و برای زنی با بچه کوچک، این حداقل در حدود 70 تا 80 ساعت در هفته خواهد بود. (8) (در مقابل پذیرش پرورش اطفال به عنوان کار مقاومت می‌شود. این واقعیت را که کاری انجام گرفته، یعنی ارزش مصرفی تولید شده است، هنگامی می‌توان به روشنی مشاهده کرد که ارزش مبادله نیز در میان باشد- یعنی هنگامی که این کار به وسیله پرستار بچه، مرکز نگهداری از اطفال و یا معلمان صورت می‌گیرد. یکی از اقتصاددانان به نقد به این مساله غریب اشاره کرده است که اگر مردی با خدمت‌کارش ازدواج کند، درآمد ملی را پائین می‌آورد. زیرا پولی که به زنش می‌دهد، دیگر به عنوان مزد در نظر گرفته نمی‌شود. (کاهش کار خانگی به حداقل امروزی نیز بر خرج است؛ برای خانواده‌ای کم درآمد، کار خانگی بیشتر از لازم است. به هر حال، کار خانگی از لحاظ ساختاری به همان شکل باقی‌مانده است- مساله‌ای مربوط به تولید خصوصی.

یک نقش خانواده، نقشی که در مدرسه به ما می‌آموزند و همه آنرا قبول دارند، ارضای نیازهای معنوی است. نیاز به نزدیکی، تجمع و روابط گرم و مطمئن. این جامعه راه دیگری برای ارضای این نیازها نمی‌گذارد؛ برای مثال، روابط کاری و یا دوستی هرگز به عنوان رابطه‌ای با اهمیت تقریباً یکسان با رابطه مزد- زن- کودک در نظر گرفته نمی‌شوند.

حتی سایر روابط خویشاوندی به مراتب ثانوی هستند. این وظیفه خانواده در ثبات آن اهمیت بسیار دارد و باعث می‌شود که به تواند وظیفه دوم و صرفاً اقتصادی را که در بالا بحث شد، انجام دهد. مزدبگیران، شوهران- پدران، که درآمدشان آن‌ها را نگه می‌دارد، مخارج کار مادر- زن و نگهداری اطفال را نیز "پرداخت" می‌کنند. مزد یک مرد نیروی کار دو نفر را می‌خرد. اهمیت این نقش دوم خانواده را وقتی می‌توان تشخیص داد که واحد خانواده با طلاق از هم بپاشد. ادامه نقش اقتصادی، وقتی پای بچه در میان است، مساله اصلی است؛ مرد باید به پرداخت برای کار زن ادامه دهد. دست‌مزد او به ندرت امکان نگهداری از خانواده دیگری را می‌دهد. در این صورت، نیازهای معنوی او قربانی ضرورت نگهداری از زن سابق و بچه‌ها می‌شود. وقتی تضاد پیش می‌آید، نقش اقتصادی خانواده تقریباً همیشه بر نقش معنوی آن فائق می‌آید. و این در جامعه‌ای رخ می‌دهد که می‌آموزاند نقش اصلی خانواده ارضای نیازهای معنوی است. (9)

خانواده هسته‌ای، به مثابه یک واحد اقتصادی، نیروی ثبات با ارزش برای جامعه سرمایه‌داری است. از آنجایی که تولیدی که در خانه صورت می‌گیرد به وسیله مزد شوهر- پدر پرداخت می‌شود، امکان او را در امتناع از فروش نیروی کارش در بازار به شدت کاهش می‌دهد. حتی تحرک او در تغییر شغل نیز محدود است. زنان، که در بازار کار محل فعالی ندارند، به شرایطی که بر زندگی‌شان حکم‌فرما است نیز کنترل ناچیزی اعمال می‌کنند.

وابستگی اقتصادی آنان، خود را به صورت وابستگی معنوی، انفعال، و سایر "مشخصات زنانه" نشان می‌دهد. او محافظه کار، ترسو و حامی وضعیت موجود است.

از این گذشته، ساختمان این خانواده به شکلی است که آن را به عنوان واحد مصرفی ایده‌آلی می‌سازد. اما این حقیقت، که به شکل گسترده‌ای در ادبیات جنبش زنان به آن توجه شده، نباید به این معنی تلقی شود که نقش اصلی آن است. اگر تحلیل بالا صحیح باشد، خانواده باید اساساً به عنوان واحد تولیدی برای کار خانگی و پرورش اطفال در نظر گرفته شود.

تمام افراد در جامعه سرمایه‌داری مصرف‌کننده هستند، ساختار خانواده صرفاً آن را به ویژه برای مصرف بیش‌تر مساعد می‌سازد. زنان به خصوص مصرف‌کنندگان خوبی هستند؛ و این طبیعتاً منتج از مسئولیت آنان در قبال خانه است. همچنین، موقعیت فرودست زنان، فقدان کلی یک حس قوی مقام و موجودیت، آنان را بیش‌تر از مردان قابل استثمار و در نتیجه مصرف‌کنندگانی بهتر ساخته است.

تاریخ زنان در بخش‌های صنعتی اقتصادی صرفاً بستگی به نیاز به کار در آن بخش دارد. زنان به عنوان ارتش عظیم ذخیره کار عمل می‌کنند. وقتی نیروی کار ناپاب می‌شود (در اوائل صنعتی شدن، در طول دو جنگ جهانی، و غیره)، زنان بخش مهمی از نیروی کار را تشکیل می‌دهند. وقتی تقاضای کم‌تری برای کار هست (مثل حالا در نظام سرمایه‌داری جدید) زنان به صورت نیروی کار اضافی در می‌آیند- اما این شوهران‌شان هستند که از نظر اقتصادی مسئولند و نه جامعه. "کیش خانه" در دوره پیدایش نیروی کار اضافی دو باره ظهور می‌کند و از آن برای کانالیزه کردن زنان به خارج از اقتصاد بازاری استفاده می‌شود. و این کاری نسبتاً ساده است، زیرا که نفوذ ایدئولوژی حاکم تضمین می‌کند که هیچ‌کس، مزد و زن، شرکت زنان در نیروی کار را خیلی جدی نگیرد. آن‌طور که ما آموخته‌ایم، کار واقعی زنان، در خانه است، و این در مورد زنی که شوهر کرده باشد یا نه، تنها باشد و یا رئیس خانواده صدق می‌کند.

همیشه مسئولیت خانه با زن است. وقتی آن‌ها بیرون از خانه کار می‌کنند، باید به شکلی ترتیب انجام هر دو کار در خانه و خارج از خانه را بدهند (و یا چاره‌ای دیگر برای آن ببینند). مخصوصاً زن ازدواج کرده بچه‌دار که بیرون از خانه کار می‌کند، صرفاً دو شغل دارد؛ شرکت‌شان در نیروی کار فقط وقتی امکان می‌یابد که ادامه مسئولیت اولیه خود را در خانه تضمین کنند. این مساله به خصوص در کشورهای مثل روسیه و کشورهای اروپای شرقی قابل مشاهده است. یعنی، در جاهایی که امکانات زنان در نیروی کار گسترش یافته ولی این گسترش به همان نسبت رهایی آنان را به همراه نداشته است. امکان دست‌یابی مساوی به کار خارج از خانه در حالی که یکی از پیش شرط‌های رهایی زنان است، به خودی خود برای زنان مساوات نخواهد آورد، تا زمانی که کار خانگی به عنوان تولیدی خصوصی و تحت مسئولیت زنان باقی بماند، آنان صرفاً بار سنگین دو کار را بر دوش خود خواهند کشید.

دومین شرط ابتدایی برای آزادی زنان که از تحلیل بالا منتج می‌شود، تبدیل کاری که اکنون در خانه به عنوان تولید خصوصی صورت می‌گیرد به کاری است که تحت اقتصاد اجتماعی صورت بگیرد. دقیق‌تر، به این معنی است که مسئولیت پرورش اطفال نباید تنها به دوش والدین باشد، جامعه باید شروع به تقبل مسئولیت در قبال کودکان کند؛ وابستگی اقتصادی زنان و کودکان به شوهر - پدر باید خاتمه یابد. سایر کارهایی که در خانه انجام می‌شود نیز باید تغییر کند- برای مثال: غذاخوری‌ها و لباس‌شویی‌های عمومی. وقتی چنین کاری به بخش عمومی منتقل شود، آن وقت است که پایه‌های مادی تبعیض علیه زنان از بین خواهد رفت. این‌ها فقط پیش‌شرط‌ها هستند. اعتقاد به موقعیت فرودست زنان عمیقاً در جامعه ریشه‌دار و برای از بین رفتن آن نیاز به تلاش عظیمی است. اما وقتی ساختارهایی که این طرز تفکر را ایجاد می‌کنند تغییر کنند، و فقط آن وقت، می‌توانیم امیدوار به پیش‌رفت باشیم. برای مثال، ممکن است تغییر به مراکز غذاخوری عمومی، صرفاً به این معنی باشد که زنان از آشپزخانه منزل به آشپزخانه‌های عمومی نقل مکان کنند. مطمئناً این خود یک پیش‌رفت خواهد بود، به خصوص در جامعه سوسیالیستی که کار اصولاً خصلت استثمارگری امروز خود را نخواهد داشت. زمانی که زنان از تولید خصوصی در خانه آزاد شوند، احتمالاً خیلی مشکل خواهد بود که بتوان تقسیم کار جنسی فعلی را برای مدت درازی توجیه کرد. این مطلب رابطه متقابل دو پیش شرط داده شده در بالا را آشکار می‌کند: تساوی واقعی در امکانات شغلی، احتمالاً بدون آزادی از کار خانگی غیرممکن خواهد بود، و صنعتی کردن کار خانگی بدون خروج زنان از خانه برای کار، غیرممکن است.

شاید این‌طور به نظر آید که از نظر تئوریک، تغییرات ضروری در تولید که باعث خروج زنان از خانه شود، تحت نظام سرمایه‌داری ممکن است. یکی از منابع جنبش رهایی زنان می‌تواند این واقعیت باشد که بدیل سرمایه‌داری تولید خانگی به نقد موجود است. مهدهای کودک وجود دارد، حتی اگر ناکافی و گران باشند، غذاهای حاضر، امکان تحویل غذا به خانه، خریدن غذا از خارج، همه جاگیر است، نرخ‌های مخصوصی برای تعداد زیاد لباس برای خشک‌شویی‌ها و لباس‌شویی‌ها وجود دارد. اما، مخارج این کارها معمولاً از اتکاء کامل به این تسهیلات جلوگیری می‌کند، و همه جا نیز در دست‌رس نیستند، حتی در آمریکا شمالی، این‌ها را می‌توان به عنوان شکل جنینی در نظر گرفت تا یک شکل کامل. به هر حال، آن‌ها به وضوح به عنوان آلترناتیو سیستم موجود برای انجام این گونه کارها وجود دارند. مخصوصاً در آمریکا که رشد "صنایع خدماتی" اهمیت بسیاری در حفظ رشد اقتصادی دارد، تضاد بین این آلترناتیوها و ضرورت نگه داشتن زنان در خانه افزایش خواهد یافت. نیاز به نگه داشتن زنان در خانه از دو جنبه اصلی نظام فعلی نشات می‌گیرد. اول این‌که، مقدار کار پراخت نشده و انجام شده به وسیله زنان بسیار زیاد است و برای صاحبان وسائل تولیدی بسیار سود بخش. پرداخت به زنان برای این کار، حتی در حد حداقل دست‌مزد، به معنای بازتوزیع اساسی ثروت خواهد بود. امروزه نگاه‌داری از خانواده نوعی مالیات پنهان بر درآمد دست‌مزد بگیران است/ مزد مردان در ازای نیروی کار دو نفر است. و مشکل دوم این است که آیا اقتصاد می‌تواند برای به کار گرفتن همه زنان به عنوان بخشی از نیروی کار معمولاً

شاغل به اندازه کافی توسعه یابد. اقتصاد جنگی برای کشیدن بخشی از زنان به داخل اقتصاد کافی بود، اما نه برای ایجاد نیاز به همه آنها یا تقریباً همه آنها. اگر بحث شود که مشاغل ایجاد شده به وسیله صنعتی کردن کار خانگی خود باعث ایجاد این نیاز خواهد شد، می‌توان در مقابل به این نکات اشاره کرد: (1) گرایش‌های نیرومند اقتصادی در خدمت حفظ وضع موجود و بر ضد سرمایه‌داری کردن کار خانگی که در بالا بحث شد، در کارند. (2) صنایع خدماتی فعلی که تا اندازه‌ای علیه این گرایش‌ها عمل می‌کنند، قادر نبوده‌اند رشد نیروی کار را حتی به شکل کنونی آن جذب کنند. گرایش موجود در صنایع خدماتی، صرفاً در جهت ایجاد "کم‌کاری" در خانه است و برای زنان امکانات شغلی جدیدی به وجود نیاورده است.

تا وقتی که این وضع وجود دارد، زنان به صورت بخش بی‌دردس‌تر و انعطاف‌پذیرتر از ارتش ذخیره صنعتی باقی خواهند ماند. ادغام مساوی آنان در نیروی کار شاغل که می‌تواند برای سرمایه‌داری کردن کار خانگی نیز تحت فشار بگذارد، فقط وقتی ممکن است که اقتصاد گسترش یابد. و چنین گسترشی تحت نظام سرمایه‌داری مدرن، فقط تحت شرایط بسیج تمام و کمال جنگی تحقق پذیرفته است.

به علاوه، این‌گونه تغییرات ساختاری مستلزم انهدام کامل خانواده هسته‌ای کنونی است. عمل‌کردهای ثبات‌آور و مصرفی خانواده و همچنین کیش خانواده که باعث دور نگه‌داشتن زنان از بازار کار می‌شود، آن‌قدر برای سرمایه‌داری اهمیت دارند که نگذارند به سادگی از بین بروند. و در یک سطح کمتر بنیادی، حتی اگر این تغییرات ضروری در ماهیت تولید خانگی تحت نظام سرمایه‌داری به دست آید، نتایج نامطلوبی به بار خواهد آورد که به معنی کشیدن تمام روابط انسانی به حوزه روابط پولی خواهد بود. پراکندگی و انزوای شدید مردم در جامعه غرب به نقد به اندازه کافی ناخوش‌آیند است که تحمل چنین انزوای روحی کاملی را مورد شک قرار دهد. به نظر می‌آید که در واقع یکی از عمده‌ترین واکنش‌های منفی احساسی علیه جنبش‌رهایی زنان دقیقاً ناشی از همین ترس باشد. اگر مساله این است، پس باید به بدیل‌های موجود - تعاونی‌ها، کمیوتص‌ها، غیره - اشاره کرد تا نشان داده شود که در واقع، اگر ساختارهای دیگری جای‌گزین خانواده هسته‌ای شوند، نیازهای روحی برای همبستگی و گرمی روابط انسانی بهتر ارضاء خواهند شد.

در بهترین شکل‌اش، سرمایه‌داری کردن کار خانگی فقط می‌تواند به زنان همان آزادی محدودی را اعطا کند که جامعه سرمایه‌داری به اکثر مردان داده است. این حرف اما به این معنی نیست که زنان می‌باید برای خواست‌های از تبعیض منتظر شوند. زمینه‌های مادی برای موقعیت فعلی زنان وجود دارد؛ نسبت به ما فقط تبعیض روا نمی‌شود بلکه استثمار می‌شویم.

در حال حاضر کار پرداخت نشده ما در خانه برای کارکرد سیستم ضروری است. فشار ایجاد شده به وسیله زنانی که بر ضد چنین نقشی مبارزه می‌کنند، موثر بودن این استثمار را تخفیف خواهد داد. به علاوه، چنین مبارزه‌ای می‌تواند مانع عمل‌کرد خانواده شود و ممکن است خارج کردن زنان از نیروی کار را کمتر موثر کند. امید است که همه این‌ها انتقال به جامعه‌ای را که تغییرات ساختاری لازم در تولید واقعاً صورت خواهند گرفت، تسریع کند. چنین انتقالی بدون تردید مستلزم یک انقلاب است؛ وظیفه ما این است که تضمین کنیم تغییرات انقلابی در جامعه، واقعاً به ستم بر زنان خاتمه دهد.

[این مقاله از مانتلی ریویو شماره سپتامبر 1969 به فارسی برگردانده شده و اولین بار در سوسیالیسم و انقلاب شماره 3 چاپ شده است]

یادداشت‌ها:

1-Marien Dixon, Secondary Social Status of Women

2- بحث بیولوژیک البته اولین بحثی بود که مورد استفاده قرار گرفت، اما معمولاً به وسیله نویسندگان سوسیالیست جدی گرفته نمی‌شود. "جنس و طبیعت" مارگرت ماد اولین توضیح اهمیت فرهنگ به جای بیولوژی است.

3- به گروه یا دسته به طور کلی اطلاق می‌شود. زنان به عنوان فرد می‌توانند خود را تا اندازه‌ای از کار اجتماعی کردن اطفال (اجتماعی کردن) آزاد کنند (و حتی می‌توانند در مواردی به موقعیت اقتصادی دلخواهی برسند). اما اکثریت زنان چنین شانسی را ندارند.

4- ارنست مندل: "کارگران تحت نظام سرمایه‌داری جدید" رساله ایراد شده در دانشگاه سایمون فریزر (در دانشکده علوم سیاسی، جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی، دانشگاه سایمون فریزر، برنابی، کانادا موجود است).

5- ارنست مندل: "مقدمه‌ای بر تئوری اقتصادی مارکسیستی" (نیویورک، انتشارات مریت، 1967، ص 10-11).

6- ژولیت میشل: "زنان، طولانی‌ترین انقلاب" نیو لغت ریویو دسامبر 1966.

7- فردریک انگلس: "منشاء خانواده، مالکیت خصوصی و دولت" (مسکو، انتشارات پروگرس، 1968 فصل 9، ص 158. شواهد مردم‌شناسانه مورد اطلاع انگلس نشان می‌دادند که زنان دوران اولیه بر مردان تسلط داشتند. مردم‌شناسی مدرن این تسلط را مورد تردید قرار داده است، اما شواهدی در مورد موقعیت برابر زنان در جوامع مادرسالارانه به دست داده‌اند (جوامعی که انگلس از آنها به عنوان نمونه استفاده کرده است). مباحثات انگلس در این کتاب مستلزم پذیرش این تسلط اولیه زنان نیست. بلکه بحث بیش‌تر بر سر برابری اولیه آنان است. بنابراین نتیجه‌گیری‌های او الزاماً نیازمند تغییر نیستند.

8- این ارقام به سادگی قابل محاسبه است. برای مثال، از یک زن ازدواج کرده، بدون بچه، انتظار می‌رود که هر هفته غذا بپزد و ظروف را شستشو کند (10 ساعت)، خانه را تمیز کند (4 ساعت)، لباس‌ها را بشوید (1 ساعت) و خرید کند (1 ساعت) (این ارقام حداقل لازم کار برای انجام این قبیل کارها در هفته است. در کل 16 ساعت که احتمالاً خیلی کمتر از واقعیت است. با وجود این تقریباً برابر است با نصف کار هفتگی مشاغل عادی).

9- برای مشاهده چنین تدریسی، به هر نوع مطلب بر سر خانواده در دبیرستان رجوع شود.